

فصلنامه آیین حکمت

سال دوم، تابستان ۱۳۸۹، شماره مسلسل ۴

جایگاه و نقش علم کلام و متکلمان در اسلام

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۴

تاریخ تأیید: ۸۹/۷/۲۰

عبدالله ابراهیم‌زاده آملی *

این نوشتار برآنست تا علم کلام را در حوزه تفکر اسلامی معرفی کرده، جایگاه و نقش سازنده و تعیین کننده این علم دینی و دارندگان آن یعنی متکلمان را آشکار سازد و نشان دهد که پاسداری از حریم دین از طریق تبیین مستدل، پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و دفع شبهات، کارکرد درخشان این علم است. در بررسی جایگاه و نقش علم کلام اسلامی به نقش ممتاز آن در زمینه سازی برای پیدایش سایر علوم و معارف دینی نیز پرداخته می‌شود و در این رهگذر است که رابطه این علم دینی - اعتقادی با علوم دینی دیگر آشکار می‌شود. به سبب اهمیت علم کلام و شرافت آن، جایگاه والای متکلمان نیز تبیین می‌گردد. افزون بر اینکه ائمه معصومین علیهم‌السلام مشوق این مجاهدان عرصه دفاع از باورهای دینی بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: علم کلام، علوم اسلامی، فلسفه، متکلمان.

* عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

طرح مسئله

بی تردید دفاع از عقاید دینی، جایگاه ممتاز و نقش برجسته‌ای در بالندگی اصل دین دارد؛ به گونه‌ای که حیات و دوام بالنده اصل دین، علوم دینی و دین‌داران در گرو حیات و دوام بالنده آن است. چنین مطلبی مشترک همه ادیان و مذاهب بوده، اختصاص به دین و مذهب خاصی ندارد. از این رو در اسلام نیز برای رونق معارف دینی از روش دفاع از عقاید به نحو کلامی بهره برده شده است.

با مروری بر تاریخ اسلام این حقیقت به خوبی آشکار می‌شود که هر گاه علوم عقلی - استدلالی به‌ویژه علم کلام و در پی آن متکلمان، در جایگاه حقیقی خود قرار گرفته، به ایفای نقش پرداختند، دین و معارف دینی رونق یافت و مؤمنان و دین‌داران از آسیب‌های شبهه، تردید و ابهام برکنار شدند یا کمتر در معرض این گونه آسیب‌ها قرار گرفتند و در نتیجه متدینان از نشاط روحی و اطمینان قلبی برآمده از ایمان مستحکم دینی برخوردار گردیدند. در برابر، در هر برهه زمانی که علوم عقلی و کلام مهجور ماند و متکلمان و حکیمان دینی ایفای نقش نکردند، جمود، تحجرگرایی و تعبد غیرعقلانی بر جوامع اسلامی سایه افکن شد و در نتیجه حوزه‌های علمی - اسلامی از نشاط و بالندگی مورد انتظار و دین از حیات بالنده و پویا فاصله گرفت و دین‌داران بیشتر در معرض آسیب‌های دینی و اعتقادی قرار گرفتند و از هجوم انبوه و انواع پرسشها و شبهات بی‌پاسخ درمان نماندند؛ چراکه از توان علمی - کلامی کافی برای پاسخ‌گویی به پرسشها و مقابله هوشمندانه با شبهات، برخوردار نبودند.

گرچه امروزه به دلیل روشنگری‌های صورت گرفته - در پرتو تحول فرهنگی برآمده از انقلاب اسلامی ایران - تا حدودی جایگاه این علم دینی و بانیان آن

برای عموم و خواص تحصیل کرده حوزه و دانشگاه آشکار شده است، ولی با نگاهی دقیق‌تر به حوزه‌های علوم دینی و به فضای جامعه اسلامی، روشن می‌شود که جایگاه علوم دینی - اعتقادی «حکمت و کلام» و قدر و منزلت حکیمان و متکلمان نیازمند تبیین شایسته و روشنگرانه است.

این نوشتار گامی در راستای تبیین دقیق‌تر و بیشتر ماهیت علم کلام و نقش‌های آن و تأثیر دارندگان آن در دین و میان دین‌داران است.

موضوع علم کلام

پیش از تعریف علم کلام، تبیین موضوع این علم ضروری است تا با مددگیری از آن، تعریفی که کلام را از دیگر علوم متمایز می‌کند، ارائه شود. چنان‌که هدف از تعریف در اموری که دارای واقعیت خارج از ذهن نیستند، و به اصطلاح از سنخ موجودات خارجی محسوب نمی‌شوند، بلکه از نوع مفاهیم ذهنی و معارف عقلی‌اند، صرف تمییز و تشخیص معرف (چیزی که مورد تعریف واقع می‌شود) از چیزهای دیگر است، هدف از تعریف مطلق علوم و از جمله علم کلام نیز، جدا کردن آنها از یکدیگر از طریق جداسازی مسائل و موضوعات آنها خواهد بود.

تعریف علم به واسطه بیان کردن موضوع آن یکی از رایج‌ترین تعریفها در میان اقسام تعریف علوم است^۱ که با توجه به ملاک تمایز علوم به تمایز موضوعات، از طریق بیان موضوع، موجب جداسازی علوم از یکدیگر شده، آنها

۱. تعریف علوم ظاهراً از سه طریق ممکن است: تعریف به واسطه موضوع، تعریف به واسطه غایت علوم و تعریف بر پایه اسلوب معرفت. (ر.ک: مدخل و درآمد علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۲-۲۵).

را از هم متمایز و قابل تشخیص می‌کند؛ چنان‌که در تعریف فلسفه بیان موضوع شده است: «علمی که پیرامون موجود بما هو موجود بحث می‌کند.» (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۲۴/۱ - ۲۵)^۱

درباره موضوع علم کلام از سوی صاحب نظران و متکلمان آرای مختلفی مطرح شده و موضوعات متفاوتی ارائه گردیده است که به برخی از این آرا اشاره می‌شود:

- ابن خلدون، موضوع علم کلام را «عقاید ایمانی» دانسته است. (ابن خلدون، ۱۹۶۱: ۴۶۶)

- صاحب مواقف می‌نویسد: «موضوع علم کلام معلومات و دانستنی‌های خاصی است که در طریق اثبات عقاید دینی قرار می‌گیرند.» (ایچی، ۱۴۱۲: ۴۰/۱)

- قاضی ارموی، موضوع علم کلام را «ذات و صفات خداوند» می‌داند. او در توضیح این نظریه می‌نویسد: بحث در علم کلام درباره صفات ثبوتیه و سلبيه و افعال الهی است، اعم از آنچه که مربوط به امور دنیوی است، مانند چگونگی حدوث عالم و صدور آن از خداوند و خلق افعال بشر و کیفیت نظام عالم (اجتماع بشری)، یعنی بحث درباره نبوت و توابع آن و از آنچه مربوط به آخرت است، مانند بحث درباره معاد و مسائل سمعی (نقلی) دیگر. (همان) بنا به نقل ابوالخیر در کشف الظنون، قدمای متکلمان نیز موضوع علم کلام را «ذات و صفات الهی» دانسته‌اند. (نقل از ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۲۳)

- گروه دیگری از متکلمان، موضوع علم کلام را «موجود بما هو موجود»

۱. برای تأیید این حکم که ملاک تمایز و تشارک علوم به موضوعات است. ر. ک: ابن سینا،

سینا، ۱۴۰۳: ۲۹۸/۱؛ محقق طوسی، بی‌تا، ۱۸۵.

دانسته‌اند. (ربک: لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۳؛ تفتازانی، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱: ۱/۱۷۶) تفتازانی این قول را به قدما نسبت داده است. (همان) که دور از واقع است؛ زیرا در قرون اولیه اسلامی اصطلاحات خاص فلسفی، نظیر «موجود بما هو موجود» رایج و شناخته نبود، بلکه همان طور که محقق لاهیجی تصریح کرده است موضوع دانستن «موجود بما هو موجود» برای کلام، ویژه متأخران است. (همان)

بنابراین، چنان که شهید مطهری فرمود، علم کلام جزو علمی است که دارای موضوع واحدی نیست، بلکه موضوع آن متعدد است. (مطهری، ۱۳۸۵: ۳/۶۲ - ۶۳) حال که روشن شد موضوع علم کلام متعدد است این پرسش مطرح است که آیا این امور متعدد دارای وجه مشترک و قدر جامعی هستند و اگر چنین است امر جامع آنها چیست؟

بنابر آنچه از محقق طوسی نقل شده، این موضوعات و امور متعدد دارای قدر جامع و مشترکی هستند، و آن این که بازگشت همه آنها به مبدأ واحد «خداشناسی» و ذات و صفات اوست. (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۷۸: ۳۲)

با این بیان، جامع، امری خارج از موضوعات علم کلام نیست؛ زیرا همه موضوعات علم کلام سرانجام به خداشناسی منتهی می‌شوند. چه اینکه مسائلی چون نبوت و معاد نیز در حقیقت مربوط به فعل الهی است که خداوند به مقتضای عدل و حکمت خود رهبرانی را برای هدایت انسانها مبعوث می‌کند و بر اساس آن انسانها را در سرای دیگر پاداش یا کیفر خواهد داد.

پس وحدت موضوعات مسائل کلام اعتباری نخواهد بود،^۱ بلکه وحدت آنها

۱. استاد شهید مطهری با استناد به تعدد و تنوع مسائل علم کلام، وحدت ذاتی و حقیقی میان آنها را رد می‌کند و وحدت میانشان را اعتباری می‌داند و تصریح می‌کند: از این رو، ضرورتی ندارد که در جست و جوی موضوع واحدی برای علم کلام باشیم. (مطهری، ۱۳۸۵: ۳/۶۲)

حقیقی است؛ زیرا همه آنها به موضوع واحدی که ذات و صفات الهی است بازمی گردند، زیرا همه مباحثی که در ابواب مختلف این علم مطرح می شود و حتی آن دسته از مسائل کلامی که به طور مستقیم مربوط به عقاید دینی نیست؛ نظیر آنچه در رابطه با فلسفه احکام دینی مطرح می گردد، نیز در حقیقت ناظر به ذات یا صفات خداوند است.

نظریه ساختارشکن در این مبحث، نظریه کسانی است که موضوع علم کلام را «موجود بما هو موجود» دانسته اند که در این صورت با موضوع حکمت و فلسفه اولی یکی می شود. اکنون باید دید آیا موضوع «موجود بما هو موجود» نیز قابل بازگشت به قدر جامع موضوعات کلامی یعنی «ذات و صفات الهی» می باشد یا نه؟ نحوه ارجاع این موضوع به قدر جامع چگونه خواهد بود؟

حق آنست که عنوان «موجود بما هو موجود» در معنا و حقیقت امر، چیز دیگری جز ذات اقدس اله نیست؛ زیرا همان طور که مسائل کلامی به نحوی یا به ذات واجب تعالی بر می گردند یا به فعل او، مسائل فلسفی و حکمت الهی نیز به نحوی به ذات واجب الوجود یا به شأنی از شئون فعلی او منتهی می شود.

توضیح آنکه با دقت در تعریف حکمت الهی به «علمی گفته می شود که از احوال موجود بما هو موجود بحث می کند»، (علامه طباطبایی، بی تا: ۵) روشن می شود که بحث از موجود از پایین ترین درجه آن که هیولی اولی است آغاز می شود و به بالاترین مرتبه و عالی ترین درجه آن یعنی واجب الوجود ختم می شود. و بالاترین مرتبه وجود، جز ذات پاک خداوندی نیست.

طریق دوم برای توضیح ادعای فوق آنست که به غایت فلسفه و حکمت الهی توجه شود؛ چنان که علامه طباطبایی می نویسد: «غَايَتُهَا مَعْرِفَةُ الْمَوْجُودَاتِ عَلَيَّ

وَجَهٍ كُلِّيٍّ وَ تَمَيُّزُهَا مِمَّا لَيْسَ بِمَوْجُودٍ حَقِيقِيٍّ»، (همان) یعنی هدف و غایت عمده و اصلی حکمت الهی تمییز دادن موجودات حقیقی از غیر حقیقی است. روشن است سلسله وجودات و موجودات حقیقی، حقیقت وجودی خویش را از «حَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ» و سر سلسله وجودات و موجودات حقیقی و نیز از علت اصلی و نخستین همه موجودات می‌گیرند؛ علتی که جز وجود واجب تعالی و خدای یکتای بی همتا نیست؛ زیرا او را در حکمت الهی چنین توصیف کرده‌اند: «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ فَهُوَ تَمَامُ كُلِّ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَشْرَفِ وَ الْأَطْفِ وَ بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ وَاحِدٌ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ، فَهُوَ كُلُّ الْوُجُودِ، كَمَا أَنَّ كُلَّهُ الْوُجُودُ.» (ملاصدرا، ۱۳۸۶ هـ: ۶/۱۱۰ - ۱۱۲)

این حقیقتی است که علامه طباطبائی هم بر آن تصریح کرده، فرمود:

غایت حکمت و فلسفه تمییز دادن موجودات حقیقی از غیر حقیقی و شناختن علل و مبادی عالی و برتر و بویژه شناخت علت اولی (آفریدگار یکتا) و اسما و صفات علیای او، همان خدائی که تمام سلسله موجودات به او منتهی می‌گردند، می‌باشد. (علامه طباطبائی، بی تا، ۵)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عنوان «موجود بما هو موجود» که موضوع فلسفه و کلام است در واقع امر همان «خدای یکتای یگانه» به عنوان کاملترین و عالی‌ترین موجود است؛ چرا که او «صِرْفُ الْوُجُودِ» است و صرف الوجود ثانی بردار و تکرار شدنی نیست و بقیه موجودات ظل او و از لمعات و انوار وجودی آن ذات پاک بی همتا هستند.

بر این اساس است که مرحوم محقق لاهیجی نیز می‌نویسد:

رأی صحیح این است که میان موضوع علم کلام و فلسفه اولی فرقی قائل نشویم و بگوییم موضوع آن دو همان «موجود بما هو موجود» است، و فرق میان

آنها مربوط به روش بحث و مبادی دلائل و قیاسات آنهاست؛ زیرا مبادی دلائل کلامی باید بر پایه اسلوب و روشی باشد که با آنچه در ظاهر شریعت اثبات گردیده، مطابقت داشته باشد. ولی شرط مزبور در مورد مبادی دلائل علم الهی (فلسفه اولی) معتبر نیست بلکه آنچه در آن اعتبار دارد این است که با قوانین عقلی هماهنگ باشد، خواه با ظواهر دینی مطابقت نماید و خواه مطابقت ننماید. و هرگاه مطابق نباشد آن ظواهر را به گونه‌ای که با قوانین عقلی هماهنگ باشد، تأویل می‌نماید. بنابراین، تمایز میان علم کلام و فلسفه اولی، مربوط به روش بحث آن دو می‌باشد، نه مربوط به موضوع آنها. اما رعایت این اصل معروف که تمایز علوم به تمایز موضوعات آنهاست، در مقایسه علوم شرعی با علوم فلسفی لازم نیست. همین اندازه کافی است که علوم هر یک از این دو حوزه، به واسطه موضوعات آنها از یکدیگر متمایز باشند؛ یعنی تمایز علوم شرعی از یکدیگر به تمایز موضوعات آنهاست؛ همین گونه است تمایز موضوعات علوم عقلی، ولی لازم نیست که ملاک تمایز علم شرعی از علم فلسفی نیز موضوع آنها باشد.

(لاهیجی، بی‌تا: ۱۱)

تعریف علم کلام

پس از آگاهی از موضوع علم کلام و نیز با توجه به این که تعریف علوم از طریق بیان موضوع آنها، رایج‌ترین و نافذترین تعریف‌هاست. اینک به تعریف علم کلام پرداخته می‌شود.

گرچه برای علم کلام تعریف‌های متعددی از سوی حکما و متکلمان اسلامی ارائه شده است، (رک: ربانی گلپایگانی: ۱۳۷۲ - ۳۳ - ۳۹) ولی با توجه به این که هسته مرکزی و نیز قدر جامع موضوع علم کلام «ذات و صفات خدا» است، برخی در تعریف علم گفته‌اند:

«علم کلام، علمی است که درباره ذات، صفات و افعال خداوند بحث می‌کند.»

(جرجانی، بی‌تا: ۸۰)

ولی به نظر می‌رسد تعریف جامع‌تر و بهتر، این است که تنها به ذکر موضوع علم کلام در آن بسنده نشود، بلکه علاوه بر موضوع، به رسالت و غایت یا هدف علم کلام - که اثبات عقاید دینی و دفاع از آن با شیوه‌های استدلالی، کلامی است - نیز تصریح شود؛ از این رو، می‌توان گفت:

«علم کلام، علمی است که درباره اصول عقاید دینی به ویژه خداشناسی و توحید بحث می‌کند و با استفاده از روش‌های مختلف استدلال به اثبات آنها و پاسخ‌گویی به شبهات و اعتراضات مخالفان می‌پردازد.»

پیشینه علم کلام و چگونگی نامگذاری آن

در راستای تبیین جایگاه و نقش علم کلام در اسلام، ضروری است که به تاریخچه این علم و نحوه پیدایش و نامگذاری آن به این نام نیز پرداخته شود؛ زیرا پیشینه و چگونگی پیدایش یک علم، خود گویای جایگاه مهم و نقش حساس آن علم است.

اصل و ریشه مباحث کلامی - اعتقادی و توحید و خداشناسی - به عنوان هسته مرکزی علم کلام - به آغاز پیدایش ادیان الهی و رسالت پیامبران و حتی نخستین پیامبر الهی، آدم علیه السلام برمی‌گردد.

اما در تاریخ پیدایش علم کلام در اسلام، و اینکه از چه زمانی در میان مسلمانان به طور آشکار و رسمی به عنوان یک علم مطرح شد، اختلاف نظر است. با این وجود مسلم است که در اسلام نیز بحث‌های کلامی در شکل‌های مختلف: آموزش اصول اعتقادی، مناظره و مجادله و نیز پرسش و پاسخ پیرامون

مسائل اعتقادی - کلامی، از آغاز رسالت پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ در سطح گسترده مطرح بوده است و با این شیوه‌ها نیازهای مسلمانان به آن مسائل توسط خود آن حضرت یا تربیت یافتگان راستین مکتبش، به ویژه حضرت علی علیه السلام برآورده می‌شده است.

این شیوه‌های کلامی پس از رسول گرامی اسلام ﷺ، از سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام تداوم یافت. موقعیت ممتاز علمی آن حضرت موجب شد تا او به عنوان تنها مرجع رسمی پاسخ‌گویی به پرسش‌های علمی، دینی و اعتقادی شناخته شده و هیچ رأی و نظری مخالف رأی و نظر آن بزرگوار پذیرفته نشود.

اما پس از گذشت این دوران طلایی صدر اسلام، و با پیدایش فرقه‌های گوناگون مذاهب اسلامی از یک سو، و باز بودن درهای جهان اسلام و آزادی طرح هر گونه مسائل علمی و اسلامی از سوی دیگر، زمینه فراهم شد تا هر کس بتواند آزادانه آرا و عقاید مذهبی خویش را پیرامون مسائل دینی - اسلامی مطرح کند. در این میان برخی مسائل اعتقادی نظیر جبر و اختیار و مبحث عدل بیشتر مطرح بوده، بحثها و مناظرات بسیاری را به دنبال داشته است.^۱

این مباحثات و مناظرات دینی - کلامی ادامه یافت و به مرور زمان شکل منظم‌تر و متکامل‌تری پیدا کرده، در حوزه‌های درسی وارد شد و کرسی‌های درسی کلامی - اعتقادی را به خود اختصاص داد و به دنبال آن متکلمان چیره‌دستی تربیت شدند به نگارش کتب کلامی نیز اهتمام ورزیدند؛ در نتیجه مکاتب کلامی مستقل در کنار مذاهب اسلامی شکل گرفت. (ر.ک: لاهیجی، ۱۳۸۳:

۱. بحث جبر و اختیار - که به نوعی با بحث قضا و قدر نیز مرتبط است - خود بحث عدل را به میان آورده است؛ چون رابطه آشکاری میان جبر و ظلم از یکسو و اختیار و عدل از سوی دیگر مشاهده می‌شود (ر.ک: مطهری، بی‌تا: ۱۲-۱۳، بخش کلام)

۴۴ - ۴۸؛ مطهری، بی‌تا: ۱۲ - ۱۵ و ۱۸ - ۲۲)

مشهورترین مکاتب کلامی اسلامی، یکی «مکتب کلامی عدلیه» و دیگری «مکتب اشعریه» یا «اشاعره» یا «جبریّه» از اهل سنت است؛ مکتب کلامی عدلیه که ترکیبی از کلام شیعی و معتزلی از اهل سنت است با الهام از نقطه نظرات ائمه علیهم‌السلام به ویژه پیشوای اول و ششم علیهم‌السلام در مسائل کلامی - اعتقادی، شکل گرفته و به نام «عدلیّه» یا «عدلیون» شهرت یافته است. اگر چه معتزلی‌ها در همه مسائل کلامی - اعتقادی از دیدگاه ائمه معصومین علیهم‌السلام به ویژه علی علیه‌السلام پیروی نکرده و در نتیجه در آن مسائل دچار انحراف گشته و راه خطا پیموده‌اند، ولی در بسیاری از مسائل کلامی مهم به ویژه مسأله توحید و نیز عدل الهی از دیدگاه علی علیه‌السلام پیروی کرده‌اند، که به همین دلیل، آنها را به همراه شیعه امامیه، «عدلیّه» می‌گویند و در برابر، اشاعره را «جبریّه» گویند. اشاعره، گرچه به طور رسمی و صریح منکر عدل الهی نیستند، ولی به خاطر این که منکر حسن و قبح عقلی هستند، تفسیر و تبیینی که از عدل ارائه می‌کنند در واقع عدل الهی را از محتوا و معنی واقعی‌اش تهی می‌سازند.

در دیدگاه «عدلیه»، خداوند متعال، عادل و حکیم بوده، به حکم اینکه حکیم و عادل است کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل و حکمت انجام می‌دهد؛ به تعبیر رساتر، آن کارهایی که در سنجش عقل و حکمت خوب و پسندیده است، از او سر می‌زند و کارهایی که در مقیاس عقل و حکمت ناپسند و زشت شمرده شود، هرگز انجام نمی‌دهد. ولی اشاعره، به لحاظ اینکه بر مدار عقل و حکمت بودن افعال الهی را به شدت نفی می‌کنند - که آن نیز از انکار حسن و قبح عقلی و نفی دایر مدار بودن کارهای خداوند بر اساس عقل و حکمت بر می‌خیزد -

عدل را همان فعلی می‌دانند که از خداوند سر زند؛ زیرا عدل، خود حقیقتی نیست که بتوان آن را جدای از ذات حق تعالی توصیف کرده و معیاری برای افعال خداوند متعال قرار داد. پس هر آنچه را او پسندد و انجام دهد، عدل و پسندیده است؛ هر چند با ملاک عقل و حکمت، ظلم و ناپسند شمرده شود! (رک: لاهیجی، ۱۳۷۲: ۵۹ - ۶۲؛ مطهری، ۱۳۵۷: ۱۴ - ۲۲؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۴۱ -

(۱۴۴)

البته بهره‌گیری متکلمان معتزله در مسائل کلامی - اعتقادی از فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به‌ویژه امام علی علیه‌السلام^۱، هرگز به این معنا نیست که آنان در همه مسائل دینی - کلامی با دیدگاه‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همراه و موافق بوده‌اند بلکه آنها در بسیاری از مسائل مهم کلامی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام فاصله

۱. بالاتر از این، برخی از متکلمین معتزلی خود اعتراف کرده‌اند که کلام معتزله در آغاز پیدایش، خوشه‌چین خرمن علم امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بوده‌اند؛ از جمله متکلمان معتزلی که در این زمینه به صراحت اعتراف کرده است، عزالدین ابی حامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی، مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی شارح معروف نهج البلاغه است. او در بسیاری از موارد در شرح نهج البلاغه به تناسب بحث‌ها اعتراف می‌کند که سرسلسله معتزلیان و استاد و پیشوای نخستین آنان علی علیه‌السلام بوده است. از آن جمله در مقدمه شرح نهج البلاغه، آن حضرت را بنیانگذار علوم اسلامی از کلام، فقه، تفسیر، علم نحو و صرف، سیاست و کشورداری، آیین جهاد و دفاع، فصاحت و بلاغت و غیر آن اعلام کرده، درباره پیدایش علم کلام که از آن تعبیر به «علم الهی» کرده، می‌نویسد: «قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ أَشْرَفَ الْعُلُومِ هُوَ الْعِلْمُ الْإِلَهِيُّ لِأَنَّ شَرَفَ الْعِلْمِ بِشَرَفِ الْمَعْلُومِ وَ مَعْلُومِهِ أَشْرَفَ الْمَوْجُودَاتِ فَكَانَ هُوَ أَشْرَفَ الْعُلُومِ وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُقْتَبِسَ وَ عَنْهُ نُقِلَ وَ إِلَيْهِ تَنْتَهَى وَ مِنْهُ أُبْتَدَأَ.... فَإِنَّ الْمُعْتَزَلَةَ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ وَ أَرْبَابُ النَّظَرِ.... يَنْتَهُونَ بِأَخْرَجَةِ إِلَى أُسْتَاذِ الْمُعْتَزَلَةِ وَ مُعَلِّمِهِمْ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ علیه‌السلام». به راستی دانستی که باشرافت‌ترین علوم، همانا علم الهی است؛ زیرا شرافت و برتری علم به شرافت معلوم است و معلوم علم الهی (کلام) نیز اشرف موجودات است (که آن وجود خداست) پس علم الهی اشرف علوم است که علم الهی (کلام) از سخنان علی علیه‌السلام اقتباس شده و از او نقل گردیده و به او برمی‌گردد و از او آغاز شده است. زیرا معتزله همانانی که اهل توحید و عدل و صاحبان نظر و اندیشه‌اند. .. سرانجام به استاد معتزله و معلمشان علی بن ابیطالب علیه‌السلام منتهی می‌شوند. (ابن ابی‌الحدید معتزلی، ۱۹۵۹: ۱/۱۷ - ۱۸ و ۳۷۰/۶ - ۳۷۱)

گرفته، در نتیجه دچار بدفهمی، انحراف و گمراهی شده‌اند.

پرسشی که در این مقام جای بررسی دارد، این است که نامگذاری علم کلام به چه نحو بوده و اینکه از چه تاریخی این اصطلاح بر علم و عقاید دینی اطلاق شده است؟ باید گفت: با مراجعه به متون تاریخی و روایی اسلام به دست می‌آید که از نیمه اول قرن دوم هجری اصطلاح «کلام» و نیز واژه «متکلمان» به معنای معروف و معهود آن رایج شده است.^۱ که برخی از نمونه‌های حدیثی و روایات تاریخی آن ذکر می‌شود:

- ابن‌ابی‌العوجا (زندیق مشهور) نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت: «أَفْتَأَذُنُّ لِي فِي الْكَلَامِ؟» آیا به من اجازه ورود در کلام را می‌دهی؟ امام علیه السلام پاسخ داد: «تَكَلَّمْ بِمَا شِئْتَ»: درباره هر چه می‌خواهی سخن بگو. (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۵۳)

- جاثلیق (بزرگ اسقف‌های) نصرانی به نام «بریهه» با عده‌ای از روحانیان نصاری نزد هشام بن حکم - از اصحاب متکلم امام صادق علیه السلام - آمدند، جاثلیق به هشام گفت: «مَا بَقِيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ مِمَّنْ يُذَكَّرُ بِالْعِلْمِ وَالْكَلامِ إِلَّا وَقَدْ نَاطَرْتُهُ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَمَا عِنْدَهُمْ شَيْءٌ وَقَدْ جِئْتُ أَنْظِرُكَ فِي الْإِسْلَامِ»؛ با همه مسلمانانی که به دانش و کلام شهرت دارند، درباره عقاید نصرانیت مناظره نموده‌ام، ولی چیزی نزد آنان نیافته‌ام (نتوانستند بر من چیره شده و مرا قانع کنند) اکنون آمده‌ام تا با تو مناظره کنم. (همان: ۲۷۱)

- ابن‌ابی‌العوجا بار دیگر در مجلس امام صادق علیه السلام حضور یافت، ولی ساکت و خاموش نشست، امام علیه السلام به او فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ پاسخ داد: عظمت

۱. البته باید توجه داشت که علم کلام نام‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله مهمترین آن «فقه اکبر» و «علم اصول الدین» است. (ر.ک: لاهیجی، بی تا: ۱۲؛ تفتازانی، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱: ۱/۱۶۵ - ۱۶۶؛ طوسی، بی تا: ۱)

و شخصیت شما مانع تکلم من گردیده است. آنگاه افزود: «إِنِّي شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَظَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا تَدَاخِلُنِي هَيْبَةً قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخِلُنِي مِنْ هَيْبَتِكَ»، (کلینی، ۱۴۰۱ : ۱/۷۶) من دانشمندان بسیاری را دیده و با متکلمان زیادی مناظره نموده‌ام، ولی هرگز آن چنان هیبتی که از شما در من جای گرفت، از دیگران نگرفته است! در باب علت نامیده شدن این علم به «علم کلام»، می‌توان به وجوهی اشاره کرد:

- گروهی بر این عقیده‌اند که چون یکی از جنجالی‌ترین موضوعات مورد بحث در این علم، حدوث و قدم کلام الهی بود که به وقوع حوادث ناگواری نیز انجامیده است، پس اصطلاح کلام در مورد این علم شهرت یافته است. (شهرستانی، ۱۴۰۰ : ۳۰؛ ایجی، ۱۴۱۲ : ۱/۶۰) ولی به نظر می‌رسد که این وجه درست نباشد؛ زیرا بحث پیرامون حدوث و قدم کلام الهی که به جنجال و منازعه کشیده شده است، مربوط به قرن سوم هجری است؛ درحالی‌که اصطلاح کلام در قرن دوم شایع بوده است.

- برخی دیگر گفته‌اند رسم متکلمان بر این بود که مباحث خود را با عنوان «الکلام فی کذا» آغاز می‌کردند، به این صورت که هنگام بحث می‌گفتند: «كَلَامُنَا الْيَوْمَ فِي الْحُسْنِ وَالْقُبْحِ» یعنی سخن امروز ما در حسن و قبح است، و مانند آن. به این دلیل به تدریج واژه «کلام» برای این علم شهرت یافته است. (تفتازانی، ۷۱ - ۱۳۷۰ : ۱/۱۶۴؛ حلبی، ۱۳۷۳ : ۳۲) ولی دلیلی بر عمومیت داشتن طرح این عنوان در همه مباحث در دست نیست. مضاف بر اینکه چنین شیوه‌ای در آغاز گفتار در علوم دیگر مانند تکلم در علم صرف، نحو، تفسیر و غیر آن هم رایج بوده است؛ پس باید آن علوم هم به نام علم کلام خوانده می‌شدند.

- وجه دیگری که ذکر شده، این است که متکلمان برای اعلان استقلال و بی‌نیازی از فلاسفه که علم منطق را مورد استفاده قرار می‌دهند، واژه «کلام» را بر این علم نهاده‌اند؛ زیرا واژه کلام مترادف با منطق است. (شهرستانی، ۱۴۰۰: ۳۰/۱؛ ایچی، ۱۴۱۲: ۶۰/۱) اما این وجه هم درست نیست؛ زیرا اولاً لازم می‌آید که اصطلاح کلام پس از ترجمه و نشر آثار فلسفی و منطقی یونانی، در میان مسلمانان رواج یافته باشد، که چنین نبوده است؛ چون پیش از آن دوره، این واژه در میان مسلمانان رایج بوده است. ثانیاً اینکه علم منطق اختصاص به فلسفه و فیلسوفان ندارد؛ زیرا علم منطق متکفل روشهای بحث، مناظره و استدلال است که هم در فلسفه کاربرد دارد و هم در علم کلام.

- وجه دیگری هم گفته شده به اینکه چون این علم مایه قدرت یافتن متکلم بر تکلم و سخن در مسائل دینی - اعتقادی و نیز توانایی بر دفاع از دین در برابر شبهات و تهاجمات مخالفان و معاندان می‌شود، از این رو، این علم را «علم کلام» نامیده‌اند. (ابن خلدون، ۱۹۶۱ م: ۴۶۵)

به نظر می‌رسد وجه اخیر از همه وجوهی که درباره علم کلام گفته‌اند بهتر و مناسب‌تر باشد؛ زیرا نخست آنکه با واقعیت‌های علم کلام بیشتر مطابقت دارد. چرا که در علم کلام بحث و مناظره با مخالفان نقش عمده‌ای ایفا می‌کند و دوم آنکه با تاریخ و علل پیدایش آن نیز منطبق است؛ چرا که پیدایش کلام اسلامی - به معنای بحث و گفتگو در زمینه عقاید دینی - و ظهور فرقه‌های کلامی - که از اواخر قرن اول هجری آغاز می‌شود - با مناظره و جدل همراه بوده است. بلکه با وجود مناظرات و گفتگوی فراوان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام با مخالفان - که در کتاب شریف احتجاج مرحوم طبرسی موجود است - می‌توان گفت حتی از زمان

پیامبر اسلام ﷺ نیز بخش عمده‌ای از مباحث کلامی و اعتقادی را مناظرات و مجادلات تشکیل می‌داد.

بر این اساس به خود بحث، گفتگو، مناظره، جدل و استدلال در مسائل اعتقادی و اصول دینی که موجب آشنایی عالم دینی بر فن مناظره و استدلال و توانایی اش بر اثبات و دفاع از عقاید دینی می‌شود، «علم کلام» و به عالم دینی که در مسائل دینی به بحث، مناظره و استدلال می‌پردازد، «متکلم» گویند. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۷۱ - ۷۲؛ حلبی، ۱۳۷۳: ۳۰ - ۳۱)

سخن مؤلف کتاب «احتجاج»، گواه روشنی بر این امر است؛ او می‌نویسد: «آنچه مرا بر تألیف این کتاب برانگیخت، عدول و صرف نظر کردن گروهی از علمای امامیه از طریق احتجاج و روش جدال - هر چند بر حق - است. به گمان آنان پیامبر و ائمه علیهم السلام هرگز مجادله نکرده‌اند و به پیروان خود نیز اجازه جدال نداده‌اند، بلکه آنان را نهی کرده و آن را نکوهش نموده‌اند. من بر آن شدم تا کتابی را تألیف کنم که دربرگیرنده نمونه‌هایی از گفتگوهای آن پیشوایان معصوم علیهم السلام در زمینه اصول و فروع با مخالفان باشد. آنان در این گفتگوها از جدال به حق بهره گرفته‌اند. [در این کتاب نشان داده شده است که] نهی آن بزرگواران از مجادله، متوجه افراد ناتوان است که نمی‌توانند به خوبی از عهده‌اش برآیند، نه برجستگان و آزمودگان روش احتجاج که بر اهل لجاج غالب می‌آیند، بلکه این گونه افراد از جانب ائمه علیهم السلام به انجام این کار مأموریت داشتند و به همین سبب به منزلت‌های والایی نائل آمدند و فضیلت‌های آنها رواج یافته است. (طبرسی، بی‌تا: ۱۳/۱)

عوامل پیدایش و گسترش علم کلام

برخی از عوامل مهم پیدایش و گسترش علم کلام در اسلام عبارتند از:

الف - جایگاه برجسته تفکر عقلانی در اسلام؛ با توجه به جایگاه بلند و ممتاز تفکر عقلانی در متون و منابع اسلامی می‌توان گفت مهم‌ترین عامل پیدایش، گسترش و شکوفایی علوم عقلی و به خصوص کلام در جهان اسلام، خود اسلام و متون و منابع اصلی آن از قرآن و روایات پیشوایان معصوم دینی علیهم‌السلام است.^۱

تا آنجا عقل و استدلال عقلی در دین و اثبات گزاره‌های دینی نقش داشته و مورد اهتمام و احترام دین اسلام است که علما و فقهای اسلام با الهام از متون و منابع استخراج احکام دینی (قرآن و سنت)، همگی در آغاز رساله‌های عملیه اعلام می‌کنند که «تقلید در اصول دین جایز نبوده و مسلمان باید از راه دلیل و برهان عقلی، اصول دین را بپذیرد و به آن معتقد شود».

گواه روشن بر عقل‌گرایی آیین اسلام این است که - گذشته از آنکه ماده علم نزدیک به ۷۸۰ بار به صورت‌های گوناگون در قرآن آمده است - ماده عقل ۴۷ بار، ماده فکر ۱۸ بار، ماده لب ۱۶ بار و ماده تدبر ۴ بار و سرانجام ماده «نهی» که به معنای عقل است، ۲ بار در قرآن وارد شده است. افزون بر اینکه سراسر قرآن در باب معارف، سرشار از براهین استوار فلسفی است. چه کسی می‌تواند مقام رفیع عقلی و علمی آیات قرآن را در اثبات معارف اسلامی و کلیات فروع دین - که گاهی از دقیق‌ترین براهین عقلی بر مبدأ جهان استدلال می‌آورد - انکار کند؟

نمونه بارز و زنده دیگر بر عقل‌گرایی اسلام، کتاب عقل و جهل موجود در آغاز کتاب اصول کافی - معتبرترین کتاب روایی شیعه - است. در این کتاب،

۱. باید توجه داشت، گرچه کلام از دو بخش عقلی و نقلی (یعنی آیات و روایات) تشکیل می‌شود ولی کلام نقلی با صبغه استدلالی - عقلی است که به کلام اسلامی - شیعی صبغه عقلی داده است.

مؤلف عالی قدر آن، مرحوم ثقة الاسلام کلینی، اهمیت عقل و خرد از نظر وحی را با استفاده از احادیث معصومین علیهم السلام آشکار ساخته است.

پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، نخستین فردی که باب تفکر عقلی و براهین فلسفی و کلامی در معارف توحیدی را بر روی مسلمانان گشود، امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است. او اولین کسی بود که بدون هیچ گونه سابقه قبلی یا اطلاع از منابع و کتب فلسفی و کلامی بیگانه درباره ذات و صفات باری تعالی و نیز درباره حدوث و قدم، بساطت و ترکیب، وحدت و کثرت و مانند آن، بحث‌های عمیقی را مطرح کرد که در نهج البلاغه و روایات مستند شیعه مذکور است.

(علامه طباطبائی، بی تا: ۴۸ - ۵۶؛ جوادی آملی ۱۳۸۳: ۳۵ - ۱۷۲)

ب - ضرورت دفاع از عقاید دینی؛ یکی دیگر از عوامل گسترش و رشد کیفی علم کلام، ضرورت دفاع از دین و عقاید دینی و پاسداری از آن در مقابل تهاجم اندیشه‌های الحادی و التقاطی بیگانگان و مخالفان است؛ زیرا دفاع از دین و دستاوردهای فرهنگ غنی اسلام، رسالت سنگین و وظیفه خطیری است که بر عهده هر مسلمان متعهد و مسئولیت‌پذیر به‌ویژه بر عهده علما و اندیشمندان دینی نهاده شده است. روشن است عمده‌ترین علم از علوم اسلامی که در آن علم، این رسالت به نحو احسن قابل تحقق است، علم کلام است؛ شاهد بر این سخن تعریف علم کلام به تبیین و اثبات عقاید دینی و پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و دفع شبهات مخالفان، است.

ج - پیوستن ملل مختلف به اسلام؛ از عوامل مهم دیگری که به پویایی و شکوفایی علم کلام و مسائل کلامی در دنیای اسلام دامن زده است، پیوستن اقوام و ملل گوناگون به اسلام و مسلمانان در اثر فتوحات اسلامی و گسترش مرزهای

اعتقادی - جغرافیایی آن بوده است؛ زیرا موجب گشت تا نومسلمانان با رویکرد جدیدی که متناسب با فرهنگ و آداب ملی خودشان بوده است، به مسائل دینی و عقیدتی بپردازند؛ در نتیجه در هر مسئله‌ای از مسائل اسلامی برداشت‌ها و قرائت‌های گوناگونی پیدا می‌شد و هر کس می‌کوشید تا با ارائه دلایل، نظر و برداشت خود را به کرسی بنشانند. این تضارب آرا و اختلاف برداشت‌ها، از یکسو موجب تکمیل مسائل دینی - اعتقادی قبلی می‌شد، و از سوی دیگر عامل پیدایش مسائل جدید دینی - کلامی بود. این روند، زمینه رشد و بالندگی علم کلام را فراهم کرد.

مرحوم علامه طباطبائی در این زمینه فرمود:

« بحث‌های کلامی بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و در زمان خلفا، در اثر آمیزش و هم‌زیستی مسلمانان با فرقه‌های گوناگونی که در سرزمین‌های فتح شده به دست مسلمانان می‌زیستند و [با] دانشمندان ادیان و مذاهب گوناگون از یکسو و ترجمه فلسفه یونانی به زبان عربی در زمان سلطنت امویان در اواخر قرن اول هجری و سپس در عهد عباسیان و گسترش بحث‌های عقلی و فلسفی در میان اندیشمندان مسلمان از سوی دیگر و [افزون بر این دو، به سبب] ظهور تصوف هم‌زمان با گسترش بحث‌های فلسفی و گرایش مردم به دستیابی به معارف دینی گسترش یافت». (بی‌تا: ۵۶)

د - ترجمه آثار حکما و متکلمان بزرگ یونان؛ از عوامل گسترش و شکوفایی کلام و حکمت اسلامی، ترجمه آثار فلسفی و کلامی فلاسفه و متکلمان مغرب زمین به‌ویژه آثار یونانی است. با ترجمه کتب فلسفی و کلامی و دیگر آثار علمی حکما و متکلمان مغرب زمین مسلمانان به یکباره با انبوهی از مسائل فلسفی و

کلامی آن هم با قرائت‌ها و دیدگاه‌های خاص حکما و متکلمان آن سرزمین، روبرو شدند که قهرآ با دیدگاه اسلامی تفاوت بنیادین داشته‌اند. از این رو، حکما و متکلمان اسلامی به پژوهش و پالایش آن مسائل پرداختند و کوشیدند تا با بومی‌سازی آن فرهنگ، مسائل آن را با دیدگاه‌های حکمت و کلام اسلامی همسان و همسو گردانند.

در اثر این پژوهش‌های عمیق فلسفی - کلامی که در پرتو مکتب وحی تحقق پذیرفت، تعداد مسائل عقلی که در آغاز نهضت ترجمه از رقم ۲۰۰ تجاوز نمی‌کرد، به رقم ۷۰۰ رسید در این رهگذر بود که حکمت و کلام اسلامی به رشد و شکوفایی شایان توجهی رسیده است. (همان)

علم کلام سرچشمه علوم اسلامی

علم کلام از جهت موضوع، غایت و غرض، از شرافت و قداست بی‌مانندی برخوردار است و بر سایر علوم اسلامی برتری دارد؛ از این جهت می‌توان کلام را پایه و زیربنای سایر علوم به شمار آورد؛ زیرا: اولاً سایر علوم اسلامی در اثبات موضوع خود نیازمند علم کلام‌اند؛ چرا که تا وجود خدای یکتای جهان و صفات کمالی او و بعثت و عصمت پیامبران و رهبران آسمانی در علم کلام اثبات نگردد، موضوع علوم دینی نظیر تفسیر، فقه، اصول، حدیث و غیر آن احراز نخواهد شد؛ پس زمینه پیدایش آن علوم از بین خواهد رفت. سایر علوم اسلامی نیز از لحاظ فلسفه احکام و پاسخ‌گویی به چراهای موجود در پیرامونشان، نیازمند به علم کلام‌اند؛ زیرا پاسخ‌گویی به شبهات مخالفان و پرسش‌های مربوط به فلسفه و حکمت احکام از وظایف کلام اسلامی و متکلمان است.

- ثانیاً علم کلام از جهت غرض و غایت، بر سایر علوم شرافت و برتری دارد؛

زیرا هدف نهایی و مقصد عالی علوم و معارف دینی و الهی بلکه فلسفه اصلی و نهایی تشریح ادیان الهی و خصوص آیین مترقی اسلام، این است که انسان به کمال مطلوب و رستگاری حقیقی نائل آید. این هدف مهم و متعالی، تنها با گرویدن به دین و دارا شدن اعتقادات درست و انگیزه‌های خالص و نیز کردارها و اعمال شایسته و بی شائبه بر اساس آن اعتقادات، امکان‌پذیر است و بدون اعتقادات درست و راستین هیچ عملی سودمند نبوده، بار ارزشی نخواهد داشت و کمال آور نخواهد بود. (رک: لاهیجی، بی‌تا: ۱۲؛ ایجی، ۱۴۱۲: ۵۱/۱)

بر مبنای این سخن است که محقق طوسی نیز می‌فرماید: «اساس همه علوم دینی، علم اصول دین (کلام) است که مسائلیش بر محور یقین استوار بوده و بدون آن، ورود در مباحث دینی دیگر مانند اصول فقه و فروع آن ممکن نیست؛ زیرا ورود در آنها بدون آگاهی بر مسائل مربوط به اصول دین مانند زدن سقف بدون پایه است.» (طوسی، ۱۳۵۹: ۱)

- ثالثاً برخی از علوم انسانی مطرح در حوزه معارف دینی مانند منطق و فلسفه، از مبادی ضروری علم کلام محسوب می‌شوند. از این رو، گرچه در جهت اثبات موضوع نیازمند کلام نیستند، ولی از جهت اینکه کارآیی مؤثر و مفیدشان و نیز نقش سازنده آنها به این است که در خدمت دین، عقاید دینی و علم کلام باشند و به اثبات گزاره‌های دینی بپردازند نیازمند علم کلام هستند.

توضیح آنکه از سویی علم منطق راهکارهای تفکر صحیح و روش‌های مناظره و استدلال را می‌آموزد و علم کلام و به طور مشخص، کلام عقلی علمی است

۱. بلکه به عکس، فلسفه تا حدودی در احراز و اثبات موضوع کلام نقش دارد؛ زیرا فلسفه با اثبات موجود واجب یا «واجب‌الوجود» گام بلندی در اثبات خداوند متعال بر می‌دارد و تنها در تعیین مصداق است که باید کلام نقش ایفا کند.

نظری و استدلالی، که کمتر از یقین، در آن اعتبار ندارد و معتقدات دینی - اصولی نیز تنها در صورتی ارزش دارند که از راه استدلال و برهان اثبات شوند؛ بدین سبب، علم منطق به عنوان مبادی استدلالی علم کلام مطرح بوده و جزو علوم مقدماتی آن محسوب می‌شود. بر این اساس متکلمان در کتب کلامی خویش پیش از ورود در مباحث کلامی، به مباحث منطق پرداخته، به طور مشروح یا مختصر، قواعد و مسائل علم منطق را ذکر می‌کنند.

از سویی دیگر با ملاحظه نظریه کسانی که موضوع کلام را نیز مانند فلسفه، «موجود بما هو موجود» دانسته‌اند، کلام اسلامی - شیعی با فلسفه خصوصاً در شکل و شمایل حکمت متعالیه صدرایی، در اصول و امهات مسائل وحدت داشته، اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند و تنها در جهات غیر مهم و مسائل غیر اساسی اختلاف خواهند داشت. حتی بنابر نظر کسانی که موضوع کلام و فلسفه اولی را یکی ندانسته‌اند نیز بسیاری از مسائل فلسفی جزء مسائل مبادی کلام محسوب شده، در استدلال‌های کلامی نقش سازنده و مؤثر خود را ایفا می‌کنند.

برخی مسائل مهم فلسفی، از قبیل اصالت وجود، تشکیک در وجود، وجود رابط و مستقل، ویژگی‌های هستی ممکن و واجب، وحدت و اقسام آن، علت و معلول، امتناع دور و تسلسل، ویژگی‌های هستی مادی و مجرد، اقسام سبق و لاحق و غیر آن در تبیین و اثبات مباحث کلامی کاربرد زیادی دارند، به طوری که متکلم بدون آگاهی از این مسائل از عهده تحقیق درباره خداشناسی و توحید به خوبی بر نمی‌آید؛ به عنوان نمونه، محقق طوسی از اصل «وجوب الوجود بالذات» که از مهم‌ترین و متقن‌ترین مسائل فلسفی است به عنوان یک قاعده مستحکم و فراگیر کلامی بهره گرفته و توسط آن، وجود خدا و بسیاری از صفات

جمال و جلال او را اثبات کرده است. (رک: طوسی، ۱۴۰۷: ۲۸۰-۲۸۳) نیز از مباحث بسیار مهم کلامی، علم پیشین خداوند به موجودات است و در روایات تصریح شده است که هیچ‌گونه تفاوتی میان علم خداوند به موجودات، پیش از آفرینش و پس از آفرینش آنها نیست. (رک: صدوق، ۱۳۹۸، ۱۳۷) تبیین این اعتقاد دینی، جز بر پایه اصول و قواعد فلسفی ممکن نیست؛ اصولی مانند: تشکیک در حقیقت وجود، اتحاد عاقل و معقول، و «بسیط الحقیقة کل الاشياء و لیس بشیء منها» در این زمینه نقش آفرین و مؤثرند. همچنین تبیین عمیق و دقیق صغرای برهان حدوث که از براهین مشهور متکلمان بر اثبات وجود آفریدگار جهان است در گرو اصل فلسفی «حرکت جوهری» است که از اندیشه‌های ابتکاری صدرالمتألهین به شمار می‌رود.

بر این اساس، باید گفت: فلسفه و به طور مشخص امور عامه آن - همانند منطق - از مبادی لازم علم کلام به شمار می‌رود. به همین جهت متکلمان پیش از ورود در بحث‌های کلامی (مباحث مبدأ و معاد) و به دنبال طرح مباحث منطقی، مسائل و مباحث فلسفی (امور عامه) را ارائه می‌کنند و مسائل آن را به همان نحوی که در فلسفه مطرح می‌شود بدون کم و کاست مطرح کرده، به تشریح آنها می‌پردازند.

در ذیل برخی از مهم‌ترین علوم اسلامی و نقش آفرینی کلام در آنها مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.^۱

۱ - کلام و فقه؛ علم فقه، از علوم اسلامی است که از نظر موضوع به علم

۱. در این زمینه به این کتب رجوع کنید: (مبانی کلامی اجتهاد، مهدی هادوی تهرانی، مؤسسه فرهنگی خانه خرد؛ جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیایی فر، قم، بوستان کتاب؛ مبانی کلامی جهت‌گیری انبیا، احد فرامرز قراملکی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی).

کلام نیازمند است؛ زیرا فقیه انواع تکالیف الهی و وظایف مکلفان را بیان می‌کند. اما اصل تکلیف و حسن و لزوم آن مسئله‌ای است که علم کلام عهده‌دار بررسی و اثبات آن است. همچنین منابع و مدارک فقه و علم فقه وابسته به علم کلام است؛ زیرا مباحثی نظیر حقانیت قرآن و حجیت سند از بحث‌های کلامی بوده، در علم کلام به اثبات می‌رسد.

۲ - کلام و اصول فقه؛ در اثبات موضوعات و مسائل اصول فقه، مانند: حجیت ظواهر، تعارض و تراحم احکام، حجیت اجماع، برائت عقلی، علم اجمالی، مستقلات و ملازمات عقلیه و دیگر مسائل اصول فقه، به قواعدی نظیر: حسن و قبح عقلی، قاعده لطف، قبح عقاب بلا بیان، قبح تکلیف مالایطاق، حکیمانه بودن افعال خداوند و مانند آن استناد می‌شود که همگی از مسائل کلامی هستند؛ به عنوان نمونه، سید مرتضی علم الهدی در ابواب مختلف کتاب «الذریعه» بحث‌هایی را مطرح می‌کند که همه آنها بر قاعده حسن و قبح استوارند؛ از جمله شرایط حسن دستورات الهی، وجوب تقدم فرمان الهی بر زمان انجام آن، جایز نبودن تأخیر بیان از وقت حاجت، و اباحه عقلی. (رک: علم الهدی، ۱۳۴۶: ۱/۱۶۱-۱۷۲ و ۳۶۱-۳۶۲)

۳ - کلام و تفسیر؛ موضوع علم تفسیر، قرآن و کلام الهی است و مفسران با شیوه‌های مختلف و از جنبه‌های گوناگون پیرامون آن بحث می‌کنند. روشن است اثبات اینکه قرآن کلام الهی و معجزه جاوید و بی نظیر پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است بر عهده علم کلام قرار می‌گیرد. بر این اساس، علم تفسیر نیز در موضوع خود نیازمند علم کلام است.

۴ - کلام و علم اخلاق؛ علم اخلاق نیز، از جهت موضوع نیازمند علم کلام

است؛ زیرا مسائل و مکارم اخلاقی زمانی معنا و مفهوم پیدا کرده، در عینیت خارجی کاربرد مؤثر و نقش سازنده دارند که ضرورت اصل دین و حقانیت مبدأ و معاد در علم کلام به اثبات برسد. قول حق این است که مسائل و مفاهیم اخلاقی تنها در پرتو دین خدا می‌توانند معنا و مفهوم ارزشی پیدا کرده، موجب تعالی روحی انسان شوند.

علم اخلاق از جهت غایت و غرض هم نیازمند علم کلام است؛ زیرا کوشش علمای اخلاق بر این است که حس مسئولیت و تعهد اخلاقی - انسانی را در افراد تقویت کرده، آنها را بر اتصاف به صفات پسندیده و انجام کارهای شایسته تشویق کنند و از آلوده شدن به صفات ناپسند و ارتکاب کارهای ناشایست بر حذر دارند. نیرومندترین عامل دست یافتن به این هدف، اعتقاد به خدا و شناخت صفات جمال و جلال الهی و نیز جهان پس از مرگ است؛ چنان که محقق لاهیجی تقویت قوه عملی خود متکلم را یکی از غایات علم کلام می‌داند و می‌نویسد: «پنجمین غایت علم کلام به طالب علم کلام باز می‌گردد، و آن قوی شدن وی در علم، و درستی و اخلاص نیت در انجام کارها و نیز قوت و درستی اعتقاد در احکام عملی می‌باشد؛ زیرا بر پایه این اعتقاد و نیت درست، امید قبولی اعمال و دریافت پاداش می‌رود» (لاهیجی، بی‌تا: ۱۲)

جایگاه و نقش متکلمان در اسلام

جایگاه متکلمان به دلیل شرافت ویژه علم کلام و اهمیت فزاینده رسالت و نقش متکلمان در مبارزه فرهنگی با اندیشه‌های الحادی و پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع از عقاید دینی، است.

این جایگاه و منزلت ویژه، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که به روش برخورد

ائمہ السلام با متکلمان توجه شود. متکلمان در میان اصحاب و یاران ائمہ السلام به ویژه امام باقر و امام صادق السلام، جایگاه ویژه و منزلتی والا داشته‌اند؛ در دوران حیات امام باقر و امام صادق السلام که به عللی زمینه مناسب برای احیای تفکر دینی فراهم آمده بود، این دو آموزگار بزرگ الهی، دانشمندان برجسته‌ای را در رشته‌های گوناگون علوم دینی و بشری تربیت کرده‌اند که در میان آنها متکلمان از منزلت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند؛ تا آنجا که امام صادق السلام هشام بن حکم را در میان اصحاب خود - در حالی که جوان‌ترین آنها بود - بیش از دیگران تکریم می‌کرد و درباره‌اش این جمله زیبا و استثنایی را فرمود:

«هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یدہ. (صدر، بی‌تا: ۳۶۱)

این شخص، یاری کننده ما با قلب و زبان و دست خویش است.

نمونه دیگری از اکرام ائمہ السلام به متکلمان نیز در روایات دیده می‌شود؛ چنان که هشام می‌گوید: امام صادق السلام درباره «ابن طیار» (که از متکلمان بود) از من پرسید، گفتم: از دنیا رفت. امام السلام فرمود: خداوند او را رحمت کند و مسرور سازد. وی از مدافعان سرسخت مکتب ما اهل بیت السلام بود. (شیخ عباس قمی، بی‌تا، ۲: ۴۹۳). نصر بن صباح گوید: امام صادق السلام به عبدالرحمن بن حجاج می‌فرمود: با مردم مدینه تکلم کن (به بحث‌های کلامی پرداز؛) زیرا من دوست دارم در میان رجال شیعه، مانند تو دیده شود. (همان)

شهید مرتضی مطهری در این زمینه می‌نویسد:

ائمہ اهل بیت السلام نه تنها خود به بحث و تجزیه و تحلیل مسائل کلامی می‌پرداختند، گروهی را نیز در مکتب خود برای بحث‌های اعتقادی تربیت می‌کردند. هشام بن حکم همه برجستگی‌اش در علم کلام بود، نه در فقه یا حدیث یا تفسیر. امام صادق السلام او را که در آن وقت جوانی نوظهور بود از سایر

اصحابش بیشتر گرامی می‌داشت و او را بالا دست دیگران می‌نشانند. همگان در تفسیر این عمل اتفاق نظر دارند که این تجلیل‌ها فقط به علت متکلم بودن هشام بوده است. امام صادق علیه السلام با مقدم داشتن هشام متکلم بر ارباب فقه و حدیث، در حقیقت می‌خواسته است ارزش بحث‌های اعتقادی را بالا برد و کلام را بالا دست فقه و حدیث بنشانند. بدیهی است که این گونه رفتارهای ائمه اطهار علیهم السلام تأثیر بسزایی در ترویج علم کلام داشته و در این که عقل شیعی از ابتدا عقل کلامی و فلسفی گردد. (مطهری، بی‌تا: ۵۶)

امام صادق علیه السلام دانشمندان و متکلمان شیعی را مجاهدانی می‌داند که رویاروی شیطان و جنود او به مصاف ایستاده‌اند و از هجوم آنان به عقاید شیعیانی که توان پاسخ‌گویی به شبهات شیاطین شبهه افکن را ندارند، جلوگیری می‌کنند و حتی ارزش جهاد اعتقادی آنان را از جهاد با جسم و جان بالاتر توصیف کرده است. (طبرسی، بی‌تا: ۱۷) امین‌الاسلام طبرسی در ذیل آیه کریمه «فلا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيْرًا» (فرقان: ۵۲)، گفته است: این آیه دلالت می‌کند بر این که از برترین جهادها و ارزشمندترین آنها نزد خداوند سبحان، جهاد فرهنگی متکلمان در پاسخ‌گویی به شبهات دشمنان دین و پیروان باطل است. (طبرسی، بی‌تا، ۷ - ۸: ۲۷۳)

بنابر این، متکلمان راستین پرچمداران دفاع از مرزهای اعتقادی اسلام بوده، عهده‌دار رسالت تبلیغی و ارشادی پیامبران هستند و این منصب بار سنگینی از مسئولیت را بر دوش آنان می‌گذارد که اگر با تعهد و توان لازم به انجام درست آن همت گمارند، نزد خداوند منزلتی والا دارند و به پاداش عظیم از سوی او دست خواهند یافت.

نتیجه‌گیری

از آنچه درباره علم کلام گذشت روشن شد که علم کلام، شریف‌ترین، مهم‌ترین و حساس‌ترین علمی است که تاکنون فرهنگ جوامع بشری به خود دیده است؛ چرا که سعادت و رستگاری انسان با موضوعات، مبادی، مسائل، غایات و فواید این علم رقم می‌خورد و علم تفصیلی و آگاهی تحقیقی نسبت به عقاید دینی که بسیار تعیین کننده و سرنوشت ساز است در پرتو شکوفایی و بالندگی این علم و رویکرد و اقبال دین‌داران پژوهشگر به آن به دست می‌آید. همچنین، پاسداری از سنگرهای اعتقادی و کیان اسلام، که به عنوان جهاد بزرگ در راه خدا و نیز از شئونات و رسالت‌های پیامبران و پیشوایان دینی قلمداد شده است، هدف و رسالت علم کلام است که انجام آن بر عهده متکلمان و اندیشمندان دین‌باور و کفرستیز است. اینها همگی نشانه‌های گویای نقش حساس علم کلام و متکلمان در راه احیای اصل دین و به‌ویژه دین جاوید و جهانی اسلام است.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ۱۹۶۱ م، مقدمه ابن خلدون، بغداد، مكتبة المثنى.
- ابن ابی الحديد معتزلی، عز الدین ابو حامد، ۱۹۵۹ م، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة.
- ایچی، عضد الدین، ۱۳۷۰ ش، شرح مواقف، به شرح سید شریف جرجانی، ج ۱، قم، نشر شریف رضی.
- تفتازانی، سعد الدین، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ ش، شرح مقاصد، قم، نشر شریف رضی.
- جرجانی، میر سید شریف، بی تا، التعریفات، بیروت.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۳ ش، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، قم، مرکز نشر اسراء.
- حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۳ ش، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات اساطیر.
- ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲ ش، مدخل و درآمد علم کلام، قم، نشر مؤلف.
- گلپایگانی، علی، ۱۳۷۸ ش، درآمدی بر علم کلام، قم، انتشارات دارالفکر.
- جعفر، ۱۳۸۲ ش، حُسن و قُبْح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان، نگارش علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین، ۱۳۴۶ ش، الذریعة الی اصول الشیعة، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- عبدالکریم، ۱۴۰۰ ق، ملل و نحل، بیروت، دارالمعرفة.
- صدر، سیدحسین، بی تا، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، تهران، منشورات الاعلمی.
- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بابویه قمی، ۱۳۹۸ ق، کتاب التوحید، تهران، مکتبة

الصدوق.

- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، بی تا، *تفسیر مجمع البیان*، ناصر خسرو، تهران.
- طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، بی تا، *الاحتجاج*، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، ۱۳۵۹ ش، *تلخیص المحصل* (= نقد المحصل)، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، شعبه تهران.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، ۱۴۰۷ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، شرح علامه حلی، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، بی تا، *جوهر النضید*، قم، انتشارات بیدار.
- سید محمد حسین، بی تا، *بداية الحکمة*، قم، مطبعة العلمية.
- طباطبائی، سید محمد حسین، بی تا، *ظهور شیعه*، تهران، انتشارات مرصاد.
- قمی، شیخ عباس، بی تا، *سفینة البحار و مدينة الحکم و الآثار*، بی تا، بیروت، دار المرتضی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ ق، *اصول کافی*، بیروت، دارصعب، دارالتعارف للمطبوعات.
- لاهیجی، عبدالرزاق فیاض، بی تا، *سوارق الالهام*، اصفهان، انتشارات مهدوی.
- لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲ ش، *سرمایه ایمان*، به کوشش صادق لاریجانی آملی، تهران، انتشارات الزهرا(س).
- لاهیجی، ملا عبدالرزاق فیاض، ۱۳۸۳ ش، *گوهر مراد*، تهران، نشر سایه.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷ ش، *عدل الهی*، قم، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵ ش، *مجموعه آثار*، ج ۳، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، بی تا، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۷۹ ق، *الاسفار الاربعه*، ج ۱ و ۶، قم، مکتبه المصطفوی.